



عقاید و آراء

## سبک جدید در ادبیات

بقلم آقای لطفعلی صورنگر

بقول بایرون شاعر انگلیسی در جهان حیات چیزی جز دریا از تغییر و تطور بر کنار نیست و حتی دریا نیز از تأثیر روزگار و فعل و انفعالات حرارت و برودت آزاد نمانده امواجی که یک روز ساحل کوهستانی را می‌بوسید و برپای آن سرود مشتاقی میخواند امروز ناگرایر است از چند فرسنگ دورتر بدان صخره‌ها نظاره کند و وصال سهل الحصول ایام گذشته دیگر برای آن امکان پذیر نباشد.

این گفته شاعرانه اگر آنطور که شایسته است مورد پسند دانشمندان علوم طبیعی و آنها که پیرو عقاید تناسخ و امثال آن هستند نباشد بدون شك در محیط تجلیات و افکار انسانی و آمال و آرزوهای او مانند علوم بدیهیه است زیرا افکار بشری هر روز تغییر نموده و کیفیت جدیدی پیدا میکند و این تغییر با تغییر دائمی جهان مادی دست و گریبان است.

بدون اینکه وارد بحث دقیق و طولانی فلسفی بشویم بایستی اقرار کرد که بین افکار افلاطون که او را به نوشتن کتاب معروف «جمهوری» برانگیخت، با افکار توماس مور و با کون انگلیسی که «اوتوپیا»<sup>۱</sup> و «آتلانتیس جدید»<sup>۲</sup> را نگاشتند و افکار کانت و نیچه و اسپینوزا همانقدر تفاوت است که بین یک فالانژ مقدونی و یک ستون منظم از سپاهیان ناپلیون اختلاف مشاهده میشود.

طرز زندگی، کیفیت اعاشه، عادت و اخلاق و رسوم ملی و احتیاجات اقتصادی و غیره در هر دوره تغییر میکنند و افکاری که این تنوع را مورد آزمایش و بحث قرار میدهند بایستی شالده عقاید خود را بر جریانات روزانه و اعتیادی منطبق کند تا خدمتی را که وظیفه فلسفه و مرییان اخلاقی امت‌هاست بعالم بشریت تقدیم کرده باشد.

عظمت اسپینوزا یا اسپنسر در آن نیست که در قرن هفدهم و هیجدهم مانند کنفوسیوس یا ارسطو فکر میکنند بلکه بزرگواری آنها در این است که عقاید و آرائشان متناسب با احتیاجات

1 - Utopia.

2 - New Atlantis.

زندگانی و فکری عالم جدید و در نتیجه حشروانس یا تجربه و آزمایشی است که در معتقدات روحانی و سیاسی دوره خویش داشته اند و این خود نماینده ترقی و پیشرفت جهان حقایق و عالم افکار است و اگر چنین نبود دنیا لازم بود بحالت سکون باقی بماند و اینهمه علوم و هنرهای گوناگون را ضرور نداشت.

لزوم این تغییر در ادبیات ملل بیش از همه چیز محسوس است زیرا اگر ادبیات مظهر تجلی تمام آن افکار و عقاید و آرزوها و نو میدهای انسان باشد بدون تردید بایستی جامعه خویش را با پیرایه ادوار مختلفه تناسب دهد و از این موازنه دیوانهای بدیع که از نعمت بکارت و تازگی بهره مندند بوجود آورد. بعبارت ساده تر بایستی کشاکشها و شکنجه های روحی را که در نتیجه اکتشافات علوم طبیعی برای مردم فکور پیش می آید و آنها را نسبت بجهان ابدیت دچار حیرانی و بهت مینماید در خود منعکس کند.

اگر ناله زنان و آه های دردناک اطفال خردسال که در قرن هیجدهم در کارخانها کار میکردند در میان اشعار شعرای این قرن بلند نشود، اگر نعره مهیب و خروشان توپ یا غرش آسمان پیمای قرن بیستم در افکار ادبی این قرن محل مخصوصی نداشته باشد، هرگاه اینهمه انقلابات علمی و صنعتی که در این دو قرن اخیر در جهان پیش آمده و معتقدات مردم را دیگرگون ساخته است در ادبیات جهان انعکاس پیدا نکند، بالجمله اگر آن داوری عجیبی که در قرن نوزدهم بین علوم طبیعی و حکمت الهی پیش آمد و تمام افکار را بخود جلب نمود و پایه منطق و سایر اعتیادات فکری و روحانی را متزلزل ساخت نتواند در این پهنه وسیع و توانا بحرکت آید باید گفت ادبیات بوظیفه خویش عمل ننموده و در این خدمت کوتاهی کرده است زیرا وظیفه ادبیات چیزی جز این نیست که بر جهان خسته و نومید با ترانه های نشاط بخش خویش مژده امید و آسایش بدهد. اگر اشکی در چشمی میدرخشد آن اشک را بشکر خندی شیرین تبدیل کند و هرگاه آهی از سینه مستمندی بیرون می آید از آن فریاد شادباش و نوای شادی ساخته و رنگ تیره اندوه و نامرادی را از چهره انسانیت بزدايد. در مباحث فلسفی و روحانی که سخن در آن هیچوقت به نهایت نمیرسد و هر عقیده و نظری مواجه با عقاید و نظرات گوناگون دیگر است و راه روشن برای جوینده پدید نیست کلمه بگویند و حرفی بزنند که مشکلی را آسان کنند و گرهی را بکشاید و لو آنکه آن سخن تاب خرده گیری های فلسفه

و منطق را نداشته باشد و دلایل گوینده پیش استدلالیان پسندیده و دندان شکن جلوه نکند. همینکه این وظیفه برای ادبیات مسلم شد دیگر میدان بدست گوینده میافتد تا بهر وسیله که خود می پسندد افکار و معتقدات قرن را بقلب ایات در آورد. این آزادی که شاعر و نویسنده برای خود خواسته و در انجام خدمتی که بعهده گرفته دست مساعدت پیش کسی دراز نکرد و طبعاً نگار او را سخت و دشوار ساخته است تا بد آنجا که پیدا شدن شاعر بزرگ و نویسنده دنیا پستد از ظهور نوابغ فلسفه و حکمت یا استادان بزرگ فنون دیگر صعب تر است.

علت این دشواری اینست که افکار نووارمان ها و تحیرات تازه که با اکتشافات جدید و آزمایش های نوین پیدا میشود نیازمند سبک و اسلوب جدید خواهد بود؛ زیرا سبک های قدیم و یا سالیبی که متقدمین شعرا در آن تمرین کرده اند طبعاً يك نوع انس و آمیزشی با افکار و اعتیادات قدیمه پیدا کرده است و برای تجلی فکر نو و ابتلاآت زندگانی جدید آن ملائمت و تناسبی را که لازم است نخواهد داشت و از این جهت گوینده هر قدر هم توانا و استاد باشد نیاز نمیتواند اشعار خویش را از آب و رنگ جهان کهن رهائی بخشیده. شایبه تقلید را قطعاً بر طرف نماید. از طرف دیگر اگر سبک نو و اسلوب تازه توانائی و بنیه مقابله با این همه افکار گوناگون که جهان متمدن برای بشریش آورده نداشته باشد آثار طبع گوینده آن طراوت و شادابی و جلوه که شایسته شاهکارهای ادبی است نخواهد داشت. از این روی هر چه بر عمر جهان میگذرد و خزانه فکر و اندیشه دنیا بزرگتر و آگنده تر میشود پیدا شدن شاعر بزرگ دشوارتر میگردد تا بد آنجا که میتوان گفت قرن بیستم راه استادی ادبی را برای سخن سرایان بسته است.

اروپا در قرن نوزدهم باین نکته متوجه شده و گویندگان و سخن پردازان آن همت گماشتند که خود را با تحول و انقلاب فکری آن قرن هم رنگ ساخته و برای تجلی افکار و معتقدات این دوره اسلوب تازه بدست آورند. این مردم در انجام این مقصود با دو گونه اشکال دست و گریبان بودند: اولاً ذوق شعر پسندی اروپا سالیب گذشته را دوست میداشت و از آن لذت میبرد و برای او آن اسلوب ها عنوان سبک درست و قطعی پیدا کرده بود و در حوصله آشناسدن با سبک تازه که در بادی امر نیازمند تأمل و اندیشه طولانی تر است نداشت و حیثیولست تا شعری میشوند یا سطری میخواند بدون آنکه زحمت تعمق و آشناسدن بکوک و بند هلی سبک جدید بکشد درك مقصود نموده و از آن لذت ببرد و طبعاً اشعار سبک نوین در گوش وی

مانند نعمات تازه موسیقی خارج آهنگی میگردوننا بر این گوینده لازم بود تا مدتی که ذهن شنوندگان شعر بسبب جدید انس نگرفته و آهنگ ها زندگی نخستین خویش را از دست نداده دشنام و اعتراض آنها را بپذیرد و ذات عدم معرفت و گمنامی یا شهرت ناقص را تحمل نماید. ثانیاً خود گویندگان نیز با اسباب کار تازه و اسلوب نو خویش آنقدر که لازم بود تمرین نکرده و درجه استعداد آنها را بواقعی اندازه نگرفته بودند و اغلب بسبب جدید عنان اختیار را از دست آنها میگرفت و آنها را بوادیهای غیر منتظر یا سنگلاخهای صعب العبور میکشاند.

اماطر فداران این خط مشی جدید که به نهضت رومانتیسم «Romantism» معروف است از میدان این اشکالات بیرون نرفته و در پیش بردن عقیده ادبی خویش یافشاری کردند و کم کم اذهان مردم باین سبب تازه خو گرفت و راه از زحمت پیچ و خم و سنگلاخ آسوده شده و دنیا دارای گویندگانی مانند هوگو و موسه یا با بیرون و برونینگ و امثال آنها گشت و کار بجائی رسید که اسالیب و سبک های قدیم مانند هیئت بطلمیوس و کتاب بدیع ارسطو صورت تقویم پارینه پیدا کرده پیر و بی رمق و فرسوده بنظر آمدند و فوق ادبی جهان دیگر آنها را مانوس و دلپذیر نیافت.

این نیازمندی که جهان ادبیات برای سبک و اسلوب و قوالب جدید پیدا کرده خواه ناخواه گریبان گیر ادبیات ایران نیز هست زیرا شك نیست که يك مملکت مترقی که با افکار و عقاید و اکتشافات علمی و صنعتی جهان متمدن آشنائی یافته و در آنها شروع به کنجکاوی و تحقیق نموده است طبعاً از تأثیر آن افکار در روحیات و اعتیادات ایرانیان جلوگیری نتواند نمود و از طرف دیگر چون ذهن صافی و هوش و سرعت انتقال ایرانی همواره آماده مباحثه و استدلال در قضایای فلسفی است، تا گزیریش از مردم اروپا داوری بین علم طبیعی و معتقدات ایمانی را بزرگ یافته و در صدد اظهار منویات و ادراکات خویش خواهد بود.

اگر گویندگان و سخن سرایان ایرانی را مظهر تجلی این داوری و شبهه و تردید بشناسیم بدون شك باید انتظار داشت که در ادبیات و آثار شعرای قرن اخیر ایران این کشاکش و بهت و حیرت مشهود و هنرمندی فکر دور بین و طبع نقاد این ملت هوشمند در ادبیات این دوره انعکاس بکمال داشته باشد.

دلیل اینکه این انتظار واقعیت پیدا نکرده و قرن اخیر در بیرون دادن آثار

گرانبها و جاودانی ادبی نادار و بی بضاعت جلوه میکند چیزی غیر از این نیست که سبک‌ها و اسالیب قدیمه دست و پای گویندگان این مملکت را بسته و با همه تأثیری که افکار نودر روحیات شعرای این مملکت نموده است سرچشمه فیاض ادبیات به تراوش مهم و سودمندی که همه تشنگان را سیراب کند و هر فکر خسته و متزالی را به نشاط و طربناکی آورد موفق شده است.

جهان امر و زجهان تجربه و تحقیق و موشکافی است. افکار دیگر قدم نخستین جولان خویش را بر زمین هائی که سابقاً پاك و تسطیح شده نمیگذارند یعنی حکمت و فلسفه در مقابل بدیهیات ارسطو یا احکام تعبدی دیگر تسلیم نمی‌شود. اگر سخن از عشق و دل بستگی در میان است بشریت نمی‌تواند عقاید کهنه که این علاقه را غیر معلوم و بیان ناشدنی می‌پنداشت بپذیرد. می‌خواهد در کنه این علاقه دقت کند و جزئیات و موجبات و تمام فعل و انفعالات روح را که سلسله جنبان آنست تشخیص بدهد. در بحث اسرار خلقت و سرای جاودان و مرگ و سایر مشکلات عالم و وجود تنهائیک سخن یا یک شعر و یا یک جمله لطیف و زیبا مشکلی را برای وی آسان نمیکند و گاهی از عقده‌های روحانی او را نمی‌گشاید. این است که از ادبیات که مظهر همه این نیازمندیها و دشواریهاست بحث و تشریح و کنج‌گجوی بزرگتر و مفصل‌تری را درخواست میکند.

ادبیات ایران نیز مواجه با این نیازمندی است ولی در قرن اخیر نتوانسته است وظیفه خویش را در این مورد انجام دهد و در این قسمت از ادبیات سایر ممالک را قینه عقب افتاده است و علت این تاخرا نیست که گویندگان ما یک نوع علاقه و دل بستگی عجیب و غیر قابل قبولی با سالیب و سبک‌های قدیمی پیدا کرده و هیچ گونه تجدد و ابداعی را در این مورد با شماشت خاطر تلقی نکرده‌اند و این نکته سبب شده است که اشعار و آثار طبع گویندگان قرن اخیر ایران آن کمال و تمامیتی را که شایسته آثار جاودانی است ندارد و بهترین کارهای ادبی آن از عیب یک نوع نا تمامی و ناپختگی برکنار نیست. درست مانند آنکه نقاشی چیره دست پرده را با بهترین زمینه رنگ آمیزی نموده ولی طرحی کم رنگ و بی رمق بر آن ترسیم نماید و حق خامه موئین و صنعت نقاشی را چنانکه باید ادا نکرده باشد.

وقتی ادبیات یک مملکت اینطور خسته و غلیل و بی رمق بوده و توانائی کارهای بزرگ و طولانی که شاهکارها را در میان آنها باید یافت نداشته باشد بایستی اعتراف کرد که

یا در بنیة ادبی خداوندان قریحه آن مملکت سستی وضعی رخنه یافته و یا وسایل و اسباب کاری که برای ابراز هنرمندی های بکر و دست نخورده توانا باشد نداشته اند.

راستی اینست که ادبیات مملکت ما در قسمت دوم یعنی در داشتن وسائل و اسباب کاری نهایت نادر و کم مایه است زیرا گویندگان هنوز با همان آلات و ابزار قرون ماضیه میخوانند افکار و معتقدات نوین را قالب ریزی کنند و این اصرار طبعاً دست و پای ادبیات مملکت را می بندد زیرا این وسائل خدمت خویش را چنانکه سزاوار بوده است انجام داده و امروز نباید جای اسباب کار جدید و تازه را بگیرد.

شمشیر فردوسی بحر متقارب و اسباب کار سمدی و حافظ غزل است و شعرای خراسان و هاوراء النهر قصیده را بخدمت طلبدیده اند. این مردم هر چه ممکن بوده است از این اسباب و وسائل کار کشیده اند. هر قافیه که برای افکار عرفانی و رموز مشتاقی و درد مندی مناسب است داشته با بهترین و شیرین ترین ترکیبی استعمال شده است. در قصاید و وزن و ارزش هر يك از قوافی بارها بمیزان خرد تعیین شده و آنچه از فکر و مضامین محرك و منسجم با آن قافیه آشنائی و قرابتی داشته در دفتر ادبیات ایران وارد شده است.

قوافی یار و دیار یا شهبخون و جیحون و جادوگر و ششدر بعنصری و فرخی و سعیدی و مسعود و ناصر خسرو و دیگران بارها خدمت کرده است و دقیقه از وظائف بندگی فرو گذاری ننموده و امروز که شش یا هفت قرن بر عمر خدمتگذاری آنها گذشته است دیگر توانائی کار صعب و سنگین ندارند و باید آنها را دیگر آسوده گذاشت و بزحمت نیانداخت.

بهمین نهج بحور مختلف مثنوی یا آن اوزان که قصاید و غزلیات و مسطها را بکار میآید چندین صد سال پیش هر گوینده سر ادب و تعظیم خم نموده است و آنچه بر آنها تحمیل شده است بی هیچگونه ناز و کرشمه بجا آورده اند و امروز دیگر از ناتوانی و کهنوت بزانو درآمده از خستگی فریاد میزنند و نه تنها تاب خدمت طولانی را که امروز بایستی ادبیات جهان مترقی تعهد نماید ندارند بلکه اساساً از قبول هر گونه خدمتی معذور خواهند بود. و این همه بایستی گویندگان و سخن گستران مملکت را آگاهی داده باشد که سماجت و اصرار هر یک کار انداختن این اسباب کار و وزن و قیمت آثار ادبی را میکاهد و شاعر را عاجز و مستأصل میکند و امید بزرگی را از روی میگیرد و ادبیات مملکت را ضعیف و ناتوان و بی رمق جلوه می دهد.

از چندی باین طرف بعضی از گویندگان این مملکت لزوم این تغییر را دریافته و بسهم خویش در پیدا کردن اسباب کار جدید ادبی همت گماشته اند تا شاید از قیود و الزامات قدیم کاسته افکار مختلف و دامنه داری که در مغز آنها پیدا شده بقلب ادبیات در آورند و داستانی از آنهمه تحیر و شرگردانی و عقایدی که جوان امروز بوجود آورده است بشعر پارسی هو آید. دانشمند محترم آقای رشیدیاسمی در منقطعات خود که در منتخبات اشعارشان طبع شده یک سبک نو بدست داده اند و آن چنین است که هفت یا هشت بیت را بقافیۀ میسازند و همینکه آن قافیۀ کلمات خوب و مستعد را تمام کرد با همان بحر قافیۀ دیگر میسازند و بدین ترتیب می توان دامنه افکار را تهر کجا که حوصله باشد ادامه داد و از خطر تمام شدن قوافی مستعد یا یک نواخت شدن ابیات که ملازم با خستگی روحی شنوندگان است برکنار بود.

نگارنده نیز بسهم خود در منظومۀ «زیر آسمان باختر» سعی کرده است سبکی نو که تاب بحث و گفتگوی طولانی را داشته باشد و در عین حال خواننده را ملال ندهد بدست دهد و این سبک چنان است که دو بیتی هائی که مصارع اول و سوم و دوم و چهارم آن باهم قافیۀ هستند و با دوبیتی دیگر از حیث وزن یکسانند بکار رفته است.

در این هر دو طرز نوین بایستی دو نکته را رعایت نمود اول آنکه هر قطعه یا دوبیتی یک نکته یا فکری مخصوص را بیان نماید چنانکه اگر آنرا از سایر قطعات مفصل کنند یک معنی و موضوع مشخص در آن بوده نیازمند قسمت های پیشین و پسین نباشد. دوم آنکه ارتباط هر قطعه یا دوبیتی با سایر قطعات طوری باشد که شنونده احساس وقفه و بریدگی ناپهنگام در بیان و فکر ننماید و روی هم یک عقیده و فکری را جلوه داده باشد. این طرزهای نوین البته حالت کمال و زیبایی قطعی پیدا نکرده است اما اینقدر هست که راهی مستقیم و اساسی را پیروی میکنند و توانائی آنها دارند که با ادبیات ایران افکاریکه بحث در آنها از گنجایش یک قصیده بیرون است تقدیم کند و آن حالت یکنواختی مثنوی ما را هم نداشته باشد و این معنی اگر صورت پذیر شود خدمتی فر و مایه نخواهد بود.

## رباعی

زهاد اگر خدا طلب میکردند      اظهار صلاح از چه سبب میکردند  
گرچشم ستارگان نبودی نگران      این طایفه کی نماز شب میکردند؟